سازمان را تحکیم بخشیم

یادداشت‌هایی بر برخی از مصوبات جلسات ماه قوس ۱۳۶۲

۱۳۶۲

انتشارات محسن
Mohsin Publications

سازمان را تحکیم بخشیم

نویسنده: سازمان رهایی افغانستان

بازتایپ: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

وبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ انتشار: سرطان ۱۴۰۲/ جولای ۲۰۲۳

سازمان را تحکیم بخشیم

یادداشت‌هایی بر برخی از
مصوبات جلسات ماه قوس ۱۳۶۲

مقدمه

سازمان ما در یکی از توفانی‌ترین مراحل عمرش به سر می‌برد. مشخصه اصلی این دوران سازمان ما چنانچه می‌دانیم همانا درگیر بودن با تمام نیرو و امکاناتش در جنگ آزادیبخش ضدروسی می‌باشد. این مرحله از تاریخ سازمان (بخصوص پس از تجاوز روس‌ها تا امروز) از بسیاری جهات به هیچ وجه با سال‌های قبل از آن قابل مقایسه نیست. در اینجا قصد مقایسه مراحل مختلف تاریخچه سازمان را نداریم تنها در ارتباط با بحث‌ها و مبارزات ایدیولوژیک جاری درون سازمان باید به مسئله کار ایدیولوژیک و سیاسی اشاره کرد.

سال‌های پیش از تجاوز روس‌ها اوضاع طوری بود که سازمان می‌توانست با فرصت و امکانات بیشتر به پرورش و تربیت ایدیولوژیک و سیاسی و ارتقای آگاهی اعضا به طور نسبتا وسیع و جامعی رسیدگی نماید اما با درگیر شدن -به طور روزافزون و عمیق‌تر- در جنگ مقدس رهایی‌بخش ضدروسی این امر بالاجبار نتوانست و نمی‌توانست، با آهنگ رضایت‌بخش نظیر سابق به پیش رود. اگر چه این عقب ماندن نسبی در کار ایدیولوژیک در شرایط معین، ویژه

سازمان ما نیست و تاریخ بسیاری از احزاب انقلابی پرولتری دنیا نشان می‌دهد که در اوضاعی خاص و مثلا جریان جنگ ملی، احزاب مذکور نیز نتوانسته‌اند در حد لازم به کار ایدیولوژیک افراد و مبارزه ایدیولوژیکی بپردازند ولی طبیعتا این واقعیت هیچگاه نمی‌تواند و نباید توجیه‌گر موضوع باشد. سازمان ما به نوبه خود کوشیده و خواهد کوشید تا کار ایدیولوژیک و مبارزه ایدیولوژیک درون سازمانی را حتی‌الامکان رونق بخشیده و شکوفا نگهدارد. سازمان امید آن دارد که در شرایطی مناسب‌تر با گسترش و عمق بیشتر مبارزات ایدیولوژیک درون سازمانی را به منظور نوسازی ایدیولوژیک و انتقاد و اصلاح کمبودها و نقایص ما، در سرتاسر سازمان دامن زده و آن را تا کسب نتایج سازنده و مثمر ادامه دهد.

در قوس سال جاری [۱۳۶۲] جهت ارزیابی پاره‌ای از امور سازمان در بخش‌های معینی، جلسات متعددی با شرکت عده‌ای از رفقای مسئول برپا گردید که طی آن مسایل فراوانی با اهمیت حیاتی مورد جروبحث‌های دقیق قرار گرفته و تقریبا تمامی مطالب اساسی آن به اتفاق آراء به تصویب رسید.

اینک به علت اهمیت عظیم آنها، برخی از مصوبات مذکور توام با تفسیرها و یادداشت‌های ملهم از بحث‌های آن جلسات توسط یک رفیق شرکت‌کننده، در اختیار کلیه رفقا قرار می‌گیرد تا بدین وسیله آگاهی‌های یادشده در همه سلول‌های سازمان راه یافته، مورد گفتگو و تعمق واقع شده و یک جنبش انتقاد و اصلاح، وسیعا در سازمان راه افتد که بتواند آن را در جبهات سیاسی و نظامی در جنگ آزادیبخش ضدروسی به پیش سوق دهد.

قابل یادآوریست که مطالب شامل این نوشته، مطالب کاملا تازه و «فراموش شده» نیستند. اکثر این موضوعات در گذشته هم به شدت در سازمان مطرح بوده و سیاست‌های مشخص در موارد مذکور وجود داشته ولی چنانچه گفتیم به

علـل مختلـف (عمدتا عقب‌ماندگـی اجتماعی جامعه مـا، دشـواری‌های فوق‌العاده و خونبـار جنـگ جاری مقاومـت و برخوردهای سـهل‌انگارانه و سـطحی‌نگرانه برخی رفقـا بـه آن) نتوانسـته بـه اعتقـاد خلل‌ناپذیـر و بـه مثابه اصـول محکم سـازمانی در وجـدان و عمـل رفقـا جـا گرفتـه و پیـاده شـود. بـه یـک کلام اگـر ما بـر خطاهای ایدیولوژیـک خویـش فایـق نیاییم، قـادر نخواهیم بـود در جبهات سیاسـی و نظامی در پرتـو آرمان‌هـای والای سـازمان خویش به پیروزی دسـت یابیـم. به همین دلیل و بنـا بـر اهمیت اساسـی نکات مذکور در زندگـی روزمره و از دید طولانی اسـت که سـازمان ضمـن آن کـه کلیه رفقا را به بررسـی عمیق این یادداشـت‌ها فـرا می‌خواند از آنـان می‌خواهـد تـا بـا جدیـت و اراده‌ای شایسـته، خـود را با معیارهای سـازمانی در زمینه‌هـای مختلف وفق بخشـیده و مصـداق اطلاق صفت انقلابـی پرولتری را بر سـازمان و خـود، بیش از پیـش تثبیت نمایند.

سازمان را تحکیم بخشیم

۱) مبارزه درون سازمانی:

ما همیشه از مبارزه درون سازمانی و یا مبارزه ایدیولوژیک درون سازمانی حرف زده و می‌زنیم. اما به نظر می‌رسد که بسیاری از رفقا با وجود تاکید پیوسته سازمان در زمینه، از مضمون اصلی یک مبارزه درونی، اهمیت آن، چگونگی و شیوه‌های پیشبرد آن و نکاتی دیگر از این قبیل در رابطه با مبارزه درون سازمانی، درک چندان روشنی ندارند. بنابر این قبل از هر چیز لازم است به طور هر چند بسیار مختصر به این مسئله بپردازیم.

سازمان ما هم نظیر تمامی سازمان‌ها و نیروهای سیاسی دیگر کشور، ایدیولوژی، سیاست و تشکیلات خاص طبقاتی خود را دارد و به مثابه سازمانی پرولتری مباهات می کند به این که مدافع پابرجا و صدیق تمام رنجبران و طبقات و اقشار فقیر کشور ماست. سازمان ما اعتقاد راسخ دارد که چه در جریان این جنگ ملی چه پس از پیروزی آن، فقط با در دست داشتن بی تزلزل بیرق کبیر پرولتاریا است که خواهد توانست در راه استقلال کامل و واقعی وطن عزیز و تامین رهایی و سعادت مردم پرعذاب و محروم ما گام بردارد.

اما سازمان ما با ایدیولوژی روشن پرولتری خود در معرض هجوم افکار و ایدیولوژی‌های طبقات مختلف غیر پرولتری قرار دارد.

علاوتا در شرایط فعلی چنان که شاهدیم غیر از «ک.گ.ب» دشمنان دیگر پرولتاریا در سطح جهانی نیز به سازمان ما چشم دوخته‌اند تا چگونه ستاره‌ی

آن را بـر فـراز میهـن ظلمانـی مـا بـرای ابـد خامـوش سـازند. ایـن دسـتگاه‌های جاسوسـی مخوف هم برای درهم شکسـتن سـازمان ما در قدم اول و اساسـا از حربه ایدیولوژیـک اسـتفاده می کننـد. اینهـا می‌خواهنـد تـا با هزارویک شـیوه شـیطانی بـه شـمول خریـد و اسـتخدام مزدورانـی از صفـوف سـازمان، سـازمان را از لحـاظ ایدیولوژیـک خلع‌سـلاح کننـد. آنهـا نابـودی سـازمان ما را نـه مثلا در تـرور برخی افـراد آن بلکـه عمدتـا در قلـب ماهیت دادن و بـه انحراف کشـانیدن ایدیولوژی آن می‌بیننـد. آنها دشـمن خونـی ایدیولوژی پرولتـری در هر نقطه دنیـا و در وجود هر تشـکیلات واقعـی پرولتـری و منجملـه سـازمان مـا هسـتند. و این چیزی نیسـت جز محصـول تضـاد بین پرولتاریا و بـورژوازی که در این اوضـاع جنگ ملی هم وجود دارد و نمی‌توانـد «حـذف» شـود و تـا ایجاد جامعـه بی‌طبقات در سـطح کره ارض انعـکاس خواهد داشـت.

بنـا بـر این زندگی، رزمنا، اسـتحکام و پیروزمندی سـازمان ما وابسـته به پاکیزگی ایدیولوژیک، اسـتقلال و متمایز سـاختن ایدیولـوژی آن از ایدیولوژی‌های دیگر می‌باشـد. بـه عبـارت دیگر حفـظ پاکیزگـی ایدیولوژیک سـازمان گذشـته از آن کـه از نفـوذ ایدیولوژی‌هـای طبقـات دیگـر و تحقـق توطئه‌هـای شـوم دشـمنان مختلـف در سـازمان جلـو می‌گیـرد، ضامـن تحکیـم و توسـعه آن نیـز بـه شـمار می‌رود. از اینجاسـت اهمیت حیاتی مبارزه ایدیولوژیک درون سـازمانی. سـازمان مـا بـه درسـتی همـواره بـر مبـارزه ایدیولوژیـک درونـی تاکیـد ورزیـده اسـت و اینـک کـه بـا گذشـت هـر روز بیـش از هـر زمـان دیگـر رسـالت ایجـاد حـزب مقتـدر پرولتاریـای میهـن را بـر شـانه‌های خویـش حس می کنیـم، باید بـه اهمیت مبـارزه درون سـازمانی هـم بـه قـدر کافـی و آن طـوری کـه سـزاوار اسـت پـی ببریـم. تقویـت و آبدیدگی و موفقیت سـازمان‌ها و احزاب سـایر کشـورها هم در پیونـد مسـتقیم بـا مبـارزه درونی بوده اسـت. یکـی از رهبـران پرولتاریـای جهانی

خاطرنشان می کند:

«واقعیت مسئله این است که بر تضادها می توان به وسیله مبارزه برای اصول معین، برای اهداف معین مبارزه، برای اسلوب‌های معین مبارزه جهت نیل به هدف مطلوب غالب آمد. در حزب یک نفر می تواند و باید بر سر سیاست جاری و مسایلی که ماهیت کاملا عملی دارند با طرفداری اختلاف‌نظر به سازش تن دهد. اما اگر مسایل مذکور به عدم موافقت روی اصول ارتباط می گیرند، هیچ سازش، هیچ راه "میانه"ای وضع را نجات داده نمی تواند. در مسایل اصولی هیچ راهی "میانه" وجود ندارد. این یا آن مجموعه اصول باید پایه کار حزبی را تشکیل دهد. راه "میانه" در مسایل اصولی "راه" تحمیق و توهین مردم، "راه" ماست‌مالی کردن "اختلافات"، "راه"یست که به انحطاط ایدیولوژیک حزب می‌انجامد.
... تاریخ حزب ما عبارتست از تاریخ غلبه بر تضادهای درون حزبی و تقویت همیشگی صفوف حزب ما بر اساس فایق آمدن بر آن تضادها.»

با مکث روی همین نقل‌قول بالا به چندین مسئله مهم در رابطه با مبارزه درون سازمانی بپردازیم.

چنان که می‌دانیم مبارزه درون سازمانی ماهیتا عبارتست از مبارزه‌ای ایدیولوژیک (مبارزه بین ایدیولوژی پرولتری و ایدیولوژی غیرپرولتری) یعنی اختلاف‌نظر در مسایل مربوط به ایدیولوژی و اصول. و اما اصول چیست؟ اصول عبارتست از قوانین عمومی حاکم بر تکامل پدیده‌ها. بناءً باید بین یک مبارزه درونی سالم و سازنده و ناسالم و غیرسازنده، مبارزه‌ای اصولی و غیراصولی فرق گذاشت. یک مبارزه سالم و سازنده موجد ارتقای آگاهی، رشد و تحکیم وحدت سازمان خواهد بود و مبارزه‌ای ناسالم و غیرسازنده به

همه‌ی آنها آسیب خواهند رساند.

آن مبارزه درونی سازمانی که محتوای آن را تضادها در رابطه با مسایل ایدیولوژی و اصول تشکیل ندهد و هر اختلاف عقیده‌ای بین رفقا که بر پایه آن تضادها استوار نباشد، نوعی از مبارزه غیراصولی و مبارزه‌ای بدون محتوی به شمار می‌رود. این نوع مبارزه نیز برای سازمان نه‌تنها مفید نه بلکه بسیار زیان‌بخش می‌باشد.

ما اگر از یک جانب مبارزه اصولی درون سازمانی را مایه حیات و نیروی سازمان می‌دانیم از جانب دیگر باید جدا آگاه و به هوش باشیم که مبارزات درونی مضمون و سمت غیراصولی، مبتذل و نتیجتا زیان‌آور نیابند. به همین دلیل سازمان ما پیوسته کوشیده تا در براه انداختن یک مبارزه درونی ریشه‌های ایدیولوژیک قضایا و مسایل مورد اختلاف را بیرون کشد. بر آموزش این امر برای رفقا نیز فراوان تاکید گردیده است. اما باید اعتراف کرد که هنوز کم نیست تعداد آن رفقایی که با درک ناقص و غلطی که از مبارزه ایدیولوژیک درون سازمانی داشته‌اند نتوانسته‌اند مبارزه علیه اشتباهات و انحرافات فکری و عملی را در وجود طرف مقابل در سطح یک حوزه یا منطقه به درستی و سازنده انجام دهند. این رفقا قادر نیستند مسایل اصولی را از غیراصولی و مسایل مورد اختلاف و انتقاد دارای جنبه و پایه ایدیولوژیک را از مسایل دارای اهمیت صرفا عملی و امور روزمره تشخیص و تفکیک نمایند. چنان که در نقل‌قول ذکر شده می‌بینیم در مسایل دارای جنبه صرفا عملی و امور روزمره می‌توانیم و باید گذشت کنیم، به مصالحه بپردازیم و یا آن را به آینده و به آزموده شدن در میدان پراتیک و تجربه موکول نماییم اما در مسایل مربوط به اصول، سازش و گذشت برای یک انقلابی هرگز روا نیست. اگر ما به گذشت یا عدم گذشت به طور صحیح

و منطبق به آن چه گفته شد تن دهیم، در آن صورت مبارزه‌ای درونی که پیش می‌بریم در خدمت رشد و تحکیم عالی سازمان خواهد بود و برعکس.

مسایل دارای جنبه کاملا عملی و امور روزمره و سیاست جاری که به اصول ارتباط نمی گیرند چیست؟ اینها عبارت از مسایلی اند که بر هدف مبارزه ما و بر اشکال نیل به هدف مذکور، بر استراتژی و تاکتیک ما و بر موضع ما در رابطه با مسایل عام یا خاص تاثیری ندارند.

برای توضیح بیشتر مسئله مثال‌هایی می آوریم:

در رابطه با حزب گلبدین که خون پاک رفقای ما از سر و روی این باند جنایتکار می‌چکد، اصل سازمانی ما اینست که با توجه به مصالح کل جنگ ضدروسی بخاطر گرفتن انتقام خون رفقای ما و سایر فرزندان پاک ملت از این دار و دسته سیاه، نباید به ترور فردی متوسل شد بلکه باید با حوصله و بردباری تمام کوشید تا توده‌های وسیع مردم را علیه این باند جنایتکار آگاه و بسیج کرد و به حرکت درآورد. در این زمینه همه موافقیم. اما در این یا آن جا رفیق یا رفقایی با این باند سیاه سرخورده و با وضع سختی روبرو می‌شوند و چاره‌ای نمی‌بینند جز این که با قاطعیت انقلابی به برخورد مسلحانه با این جانیان بپردازند. در این صورت می‌بینیم که رفیق یا رفقای مذکور بدون آن که اصل سازمانی را نادیده گرفته باشند در وضع مشخصی عمل می کنند که این دیگر یک مسئله دارای جنبه صرفا عملی بوده با اصول ارتباط نمی گیرد و نتیجتا نباید بحث روی آن را به درازا کشید و سر خود و دیگران را بدرد آورد. همچنین اصول ما در برخورد مقابل سایر مخالفین ما، بی‌اهمیت یا ثانوی پنداشتن تبلیغات آنان علیه ماست و نباید بحث پلمیک با آنان ما را آن قدر بخود مصروف سازد که از تمرکز ما روی سهم گیری در جنگ مقاومت بکاهد. در این مورد بین رفقا

هیچ اختلاف‌نظری نیست. ولی اگر در این یا آن فرصت و جایی وضع طوری می‌باشد که دفاع از سازمان و مشی آن با در نظرداشت تمام جوانب، امری مفید و گریزناپذیر تشخیص می گردد و رفقایی به افشا و رد نظریات غلط آنها و دفاع از سازمان می‌پردازند این دیگر مسئله‌ای جداگانه است که مربوط به اصول می‌باشد و لازم نیست روی یک چنین مسایلی سرسختی به خرج داده و روزها به بحث بپردازیم.

مثالی دیگر: همه می‌دانیم و موافقیم که بسیج و سازماندهی توده‌ها مسئله مربوط به اصول بوده و از بزرگ‌ترین وظایف سازمان به شمار می‌رود. حالا اگر رفیق یا رفقایی در این یا آن منطقه مدتی کار کرده‌اند ولی هنوز مواجه با مشکلاتی اند و توده‌ها از آنان استقبال چندانی ندارند، اگر این رفقا مایوس شده و نسبت به این امر (بسیج و سازماندهی توده‌ها) اعتنایی نورزند، این دیگر مسئله مربوط به ایدیولوژی و اصول بوده و گذشت در مقابل آن جایز نیست. باید به تجدید تربیت این رفقا پرداخته شود و به ایمان شان بدل شود که بدون پایه توده‌ای وسیع و بدون پشتیبانی فعال توده‌ها هیچ کاری را از پیش برده نمی‌توانیم و به هیچ پیروزی مهمی دست نخواهیم یافت.

مثال دیگر بزنیم: برخورد علمی و انقلابی به زنان و مسئله زن و این که باید هر رفیق به عظمت نیروی زنان میهن ما احترام و توجه عمیق داشته باشد و به تحرک درآوردن و برانگیختن این نیروی عظیم نهفته در نصفی از ملت ما را رسالت پرافتخار و تخطی‌ناپذیر خود بداند، امری مربوط به اصول و ایدیولوژی سازمان را تشکیل می‌دهد. هیچکس در این موضوع تردیدی ندارد. حالا اگر رفقایی پیدا شوند که با طرز تفکری جاهلانه فیودالی مثل «عقل زن نصف عقل مرد است» و «ضعیفه» دانستن زن و امثالهم به زنان برخورد نمایند، این

موضوعی مربوط به عقب‌ماندگی ایدیولوژیک و پشت پا زدن به اصول سازمان بوده و نه این که هیچکس حق ندارد نسبت به آن گذشت نماید بلکه باید عمیقا و به شدیدترین وجهی مورد انتقاد و ریشه‌یابی قرار گیرد.[۱]

مثالی دیگر: مشی ما در رابطه با کار در شهرها در شرایط کنونی مبتنی است بر استفاده از تمامی امکانات جهت ارتباط‌گیری با توده‌ها (به شیوه‌ی به شدت مخفی و بی‌سروصدا و بدون انجام فعالیت‌های که ضربات و توجه دشمن را بر سازمان متمرکز سازد)، جمعاوری نیرو و انتقال افراد به جبهات جنگ. یعنی به طور عمده کار در شهرها در شرایط فعلی باید در خدمت کار در مناطق روستایی قرار گیرد. حال اگر با رفقایی بحث و اختلاف‌نظر روی مثلا محل‌های کار (پوهنتون، مکاتب، دفاتر، اتحادیه‌های زرد تحت سلطه سگ‌های پرچمی و خلقی، بازار و...) و ارزیابی از روحیه و آمادگی اقشار مختلف شهر برای کار سیاسی ما، پیدا می‌شود، اینها همه مسایلی دارای جنبه عملی بوده و می‌توان و باید روی آنها به مصالحه پرداخت. اما اگر رفقایی نقش شهرها را عمده یا برابر با روستاها بدانند و خواستار تمرکز کار در شهر با تبلیغات پرسروصدا باشند در این صورت اختلاف‌نظر با آنان مضمون اصولی داشته و نمی‌توان و نباید به سازش به آنچنان نظراتی اندیشید.

۱) منظور از ریشه‌یابی کاویدن این امر است که خطا و انحراف معینی، بر چگونه تلقی از ایدیولوژی و اصول قبول شده سازمان مبتنی می‌باشد. به جای ایدیولوژی پرولتری کدام ایدیولوژی فرد را رهنمون بوده است. ریشه‌یابی نشان خواهد داد که فرد در مکتب سازمان چقدر توانسته است تربیت بگیرد و ایدیولوژی سازمان به ایمانش بدل شود. با شناخت ماهیت انحراف به وسیله ریشه‌یابی، میتوان روشنتر و قاطع‌تر به مبارزه علیه آن رفت. از جانب دیگر با جستجوی ریشه‌ی مسایل میتوان مسایل اصولی را از مسایل مربوط به امور روزمره، عملی و درجه دوم تفکیک کرد.

در رابطه با مبارزه درونی به چند مسئله دیگر هم باید اشاره کنیم که به نوبه خود دارای اهمیت اند:

– نباید رفقا از انتقاد و انتقاد از خود، خرد شدن و برباد رفتن شخصیت خویش را بدانند. فردی که از هیچ گونه خودخواهی رنج نبرد، انتقاد وارد یا حتی ناوارد نسبت به خود را هرگز حمل بر پامال شدن شخصیت خود نخواهد کرد. یک انقلابی پرولتری نه‌تنها انتقاد وارد بر خودش را پذیرفته و مصممانه در صدد مداوا و اصلاح خویش می‌برآید بلکه داوطلبانه و باکمال شهامت انقلابی حتی سبک‌دوش شدن از مسئولیت‌هایش و سایر تنبیهات انضباطی را می‌پذیرد.

– در جریان مبارزه ایدیولوژیک باید با صراحت و مستقیماً وارد بحث شد و مسایل اصلی و تمامی مکنونات قلب و باطن خود را بیان داشت. رفقایی هستند که در مواقع دیگر و پشت‌سر رفقای معین از هر چیز خرده‌گیری و عیب‌جویی می‌کنند، اما در جلسات انتقادی حاضر نیستند آشکارا و بدون لفافه سخن گفته یا این که به مسئله یا مسایل اصلی که آزارشان می‌دهد، اشاره نمایند. اگر ما باطن خویش را مقابل سازمان به طور اصولی و بی‌پروا ابراز ننموده و نکاتی را در دل نگهداریم، این اولاً ما را دچار عقده و بدبینی نسبت به رفقایی یا مجموع سازمان خواهد ساخت و دیگر این که بیانگر دورویی و عدم صداقت ما خواهد بود.

– هدف از انتقاد باید اصلاح رفیق و کار سازمان باشد. اما برخی‌ها با آن که انتقاداتی را بر رفیقی وارد می‌بینند، آنها را در اسرع وقت به رفیق نمی‌گویند بلکه منتظر «فرصت مساعد» می‌نشینند تا با طرح انتقادات مذکور، رفیقی را به زعم خودشان بی‌اعتبار ساخته یا برای خودشان «وجهه»ای کمایی نمایند.

این گونه افراد در واقع نمی‌خواهند با انتقاد به کمک رفیق بشتابند. آنان به سازمان، به انقلاب و به توده‌ها و... نه بلکه به خود می‌اندیشند.

- باید هدف مبارزه درونی کاملا روشن باشد. هدف از مبارزه درونی ما حفظ پاکیزگی، یکپارچگی و تحکیم هر چه بیشتر سازمان از لحاظ ایدیولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نیز آموزش و اصلاح رفقایی باید باشد که مرتکب اشتباه شده‌اند. بناءً برای یک انقلابی اصیل بی‌نهایت شرم‌آور است اگر انتقادش بر رفیق یا رفقایی یا مجموعه سازمان نه از دیدگاه فوق بلکه براساس مخالفت و بدبینی شخصی، خرد کردن شخصیت رفقا، ایجاد اغتشاش و ابهام بین رفقا، تظاهر و متشخص ساختن خود و امراض از این قبیل استوار باشد.

-یک سازمانی خوب و پاک، منافع سازمان خود را بالاتر و مرجح‌تر از هر چیز دیگر می‌داند. او عمیقا معتقد است که به هر مسئله‌ای باید از دریچه فقط منافع سازمان برخورد کرد و با هرگونه موضع، نقطه‌نظر و کردار مخالف اصول سیاسی سازمان مبارزه نمود. او همچنان که از اعتراف به اشتباهی که مرتکب شده و انتقاد از خود نمی‌ترسد و به قولی «آن را به مثابه متاع گرانبهایی به دور از نظر دیگران زیر زمین دفن نمی‌کند»، شهامت انتقاد جدی و صریح از خطاهای دیگران و گزارش دادن هر آنچه را که برای سازمان زیان‌بخش تشخیص دهد، نیز دارد. و در این مورد هرگز به منجلاب متعفن لیبرالیزم از نوع خانواده‌بازی، قوم و خویش‌بازی، اندیوال‌بازی با رفقایی معینی و ملاحظه‌کاری در قبال این و یا آن رفیق سقوط نمی‌کند.

- مبارزه درونی طالب عالی‌ترین احساس مسئولیت نسبت به انقلاب و سازمان است. باید در برخورد به آن (مبارزه درونی) شرافتمند و صادق بود و نباید آن را به ابتذال کشید. نباید بخاطر مسایل کوچک و پیش‌پا افتاده جلسات

رسمی را دعوت کرد و زیر پرده ریشه‌یابی، شب‌ها و روزها به مشاجرات فاقد ارزش و بی‌پایان و غیرقابل حلی درگیر شد که حل آنها تنها در پراتیک و پیشرفت کار و مبارزه بعدی میسر خواهد بود و بس. این گونه مشاجرات نه این که کمکی به تامین وحدت از طریق مبارزه نخواهد کرد بلکه برعکس سکتاریزم و ایجاد اغتشاش و بدبینی و بی‌اعتمادی‌ها را دامن خواهد زد. و باید بدانیم که خدشه وارد کردن به همبستگی سازمان بهترین خدمت ممکن به دشمن است.

- باید خود در گفتار و کردار به مثابه اعضای سازمان نمونه باشیم تا انتقاد ما بر کمبودهای دیگران موثر و با وزن افتد و آنان ما را جدی بگیرند. در غیر آن تمام حرف‌ها و نصایح ما بنابر ضرب‌المثل معروف به اندرزها و هدایات آدم طاسی می‌ماند که بخواهد طبیب سر دیگران شود.

- در مبارزه درونی نباید دچار افراط و تفریط شد یعنی نه مسایل را شاخ و پرداز اضافی داد و نه از سر و ته آن زد. و هم نباید مدت جلسات ما بیش از حد طولانی گردد و نه ناکافی باشد.

- رفقایی که انتقاد یا انتقاداتی دارند باید آنها را در حوزه معین یا صرف با مسئول یا در صورت لزوم به مرجع بالاتر مطرح سازند ولی هرگز نباید به طرح مسایل شان به صورت غیر تشکیلاتی، سرگوشی‌ها، پشت‌سرگویی‌ها، ابراز نارضایتی و شایعه‌پراکنی متوسل گردند که این هیچگاه به معنای رفع نقایص و ضعف‌های سازمان نه، بلکه اگر آگاهانه انجام یابند، بیانگر سوءنیت و اغراض ضدسازمانی خواهد بود.

- در زمان انتقاد و بحث روی رفیق یا رفقایی باید همه خود را مسئول بدانیم نه این که فکر کنیم چون مسئله مربوط «من» نه بلکه مربوط آن رفیق یا

رفقـای دیگـر اسـت بنـاءً در جلسـه فقـط نقش تماشـاچی را داشـته باشـیم. برای یـک سـازمانی جـدی لازم است و وظیفـه دارد تا در جلسـات انتقـاد و انتقاد از خـود و بـه طور کلـی مبارزه درونی، بـا حرکت از منافع سـازمان جانب حقیقت را گیـرد. بـه انتقـاد بی‌مـورد و عیب‌جویی نسـبت بـه رفیق یا رفقایی حساسـیت نشـان دهـد و نگذارد بناحق شـخصیت آنـان تخریب و انتقاداتی بی‌پایـه و ناوارد بـر آنـان بـار شـود. او در همـه حال و مشـتاقانه باید بکوشـد تضاد بیـن رفقا حل شـود. و برعکـس ننگیـن اسـت اگـر او بـا دیـدن تضادهایـی بیـن رفقا خرسـند گردیـده و چنانچـه گفتیـم در زمان بحث‌هـای انتقادی میان رفقـا قیافه یک ناظر سـربه‌زیر و «بی‌طـرف» را بخـود گرفتـه و صادقانه در حل مسـایل سـهم نگیرد. این وضع وقتی بیشـتر اپورتونیسـتی می‌شـود که او تا اندازه‌ای از جریان قضایا مطلع بـوده و بـا اسـتناد به حقایـق بتواند رفقا را در حل مسـایل کمـک نماید.

- رفقایـی یافـت می‌شـوند کـه علاقمنـدی شـدید و خاصی بـه این یـا آن رفیق از خـود تبـارز می‌دهنـد در حـدی کـه اگـر انتقاداتـی بـر شـخص مـورد علاقـه خـاص شـان مطـرح گـردد، ایـن رفقـا «تهدیـد» می کننـد که اگـر بـه آن رفیق این چنین شـدید انتقاد شـود تحمل نخواهیم کرد و از سـازمان می‌رویم! از یک چنیـن اندیوال‌بـازی غیـر از آن که بوی گند زشـت‌ترین نوع لیبرالیزم بالاسـت، بی‌ایمانـی و شـل بـودن رشـته‌های شـخص در رابطـه بـا سـازمان نیـز بـه خوبـی پیداسـت. جای عشـق نسـبت به سـازمان، توده‌ها و آرمان‌های پرولتری را عشـق بـه اندیوال‌بـازی گرفتـن، اوج ریـا و ابتـذال سیاسـی اسـت. طبعـا در ایـن گونـه مـوارد رفقـا حـق ندارنـد حتـی قدمی عقـب نشسـته و از انتقـاد لازم بر شـخص مطلـوب چشـم بپوشـند ولو هـم از آن «تهدید»ها بیشـتر و شـدیدتر بشـنوند.

- رفقایـی انـد کـه طـی کار روزمره با اندک‌رنجی شـدیدی که دارنـد انتقاداتی

نسبت به رفقایی یا گوشه‌هایی از کار سازمان در ذهن‌شان خطور می کند و آنان را گاهی غرق در تفکر و نگرانی می‌سازد لیکن این رفقا فقط سکوت کرده و دم برنمی‌آرند تا این که یک وقت «دلخوری» شان لبریز می‌شود و زبان به انتقاد می گشایند که اول معمولا انتقادات شان با عصبانیت و شیوه ناسالم همراه می‌باشد و دوم و مهمتر این که چون این مسئولیت خود را سر موقع ادا نکرده‌اند بناءً اثربخشی و نقش آن تقلیل می‌یابد و وقت گیر هم خواهد بود.

- ناراضی بودن پدیده‌ایست که اکثریت رفقا با انواع گوناگون آن آشنا می‌باشند. اگر ما با سازمان می‌باشیم حتما و باید راضی باشیم. بودن با سازمان ولی در عین حال ناراض بودن از آن به هیچ وجه باهم جور نمی آیند و بهتر است تکلیف خود را روشن نماییم. رفقایی اگر بنابر هر عاملی که باشد احساس ناخشنودی می کنند مطلقا باید آن را با سازمان خویش در مرجع مربوطه مطرح نمایند تا مسئله حل شده و به قناعت‌شان پرداخته شود. رفقایی دیگر هم تلاش ورزند تا منطبق با مصالح سازمان هرگونه زمینه نارضایتی یک ناراضی و در واقع یک نقطه ضعف سازمان را از میان برده و او را از لحاظ ناراضی بودن کاملا خلع سلاح نمایند. ولی با وصف این اگر نارضایتی شخص ادامه می‌یابد، مسئله می تواند جدی باشد. تجارب سازمان نشان داده که پشت نارضایتی‌هایی بی‌مورد و موهوم می تواند مقاصد شومی خوابیده باشد.

- در انتقاد و یافتن اشتباهات اگر بنابر بدبینی یا خصومتی شخصی نسبت به یک رفیق دچار اغراق شویم و یا بنا بر همان احساس منفی انتقاد آن رفیق را رد کنیم و در مقابل بدون در نظرداشت کار و موضع وی از دیدگاه

منافع و مصالح سازمان، خودسرانه برای وی انگیزه‌تراشی و دلیل‌تراشی شود، این به معنای دوسیه‌سازی برای رفقا و در غلتیدن به پست‌ترین خصوصیات خرده‌بورژوایی ضدانقلابی خواهد بود.

به یک کلام اگر ما با سلاح مبارزه ایدیولوژیک درون سازمانی علیه ایدیولوژی‌های بیگانه در تمام زمینه‌ها برنخیزیم، قادر نخواهیم بود وحدت، رزمندگی اصولی و استحکام و بسط سازمان را تحقق بخشیم.

۲) مسئله زن

یقینا ورد زبان همه‌ی رفقا جملاتی از این قبیل بوده است که «زنان نصف جمعیت ما را می‌سازند و بدون شرکت آنان در انقلاب، پیروزی ممکن نیست.» «زنان میهن ما در مصیبت‌بارترین شرایط و زیر ستم چندلایه به سر می‌برند.»، «زنان باید خود بخاطر رهایی خویش به مبارزه برخیزند و باید این نیروی انقلاب به حرکت درآید» و غیره و غیره.

ولی ببینیم بین رفقای ما واقعیت از چه قرار است آیا می‌توان گفت که کلیه رفقا به احکامی نظیر احکام فوق‌الذکر برخوردی صادقانه و انقلابی پرولتری دارند؟ نه، به هیچ وجه. هنوز متاسفانه رفقای زیادی اند که درک شان از زن در سطح درک عقب‌مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین و پوسیده‌ترین طبقات و ایدیولوژی‌های وطن ما توقف دارد. این رفقا به زن به مثابه محض وسیله «اطفای شهوت»، «ماشین تکثر»، «مادر اولادها»، «کوچ» نگریسته و لحظه‌ای هم بخاطر آنان سر در گریبان نکرده و حتی در باسواد ساختن یا ارتقای آگاهی سیاسی آنان به خود زحمت نداده‌اند چه رسد به این که آنان را در حد رفقای آگاه در خدمت

سازمان قرار داده و معرف شان به سازمان باشند (که طبعا برای هر رفیق جدی وظیفه همین است).

برخی از رفقا چنانچه گفتیم همانند عقب‌مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین افراد، از ناموس و ناموس‌داری فقط این را می‌دانند که مثلا زنش یا خواهر و مادرش و... از همه و بخصوص رفقای مرد و روگیر باشند و قیافه شان را بقول مردم ما آفتاب و مهتاب نبینند. این رفقا از یاد برده‌اند که یک چنین برخوردی توهین‌آمیز به زن گذشته از بیان نفی اعتماد شان به رفقای سازمانی، در واقع بی‌اعتمادی عمیق آنان را نسبت به زنان شان هم نشان می‌دهد. اینان نمی‌دانند که با یک چنین قیدوبندهایی ارتجاعی فیودالی نمی‌توان به زنان ما مفهوم عالی و پاک عفت و عصمت و ناموس را توضیح داد. [۲]

زنان خود باید براساس کار و ضرورت یا صرفا تربیت و پرورش یافتن، در معاشرت و کار مشترک با رفقای مرد قرار بگیرند تا ضعف‌ها و کمبودهای خودشان نیز شناخته شده و علیه آنها مبارزه گردد. رفقای ما به مثابه انقلابیون پرولتری باید در برخورد به هر پدیده و مسئله‌ای از منافع و مصالح سازمان حرکت کنند. از این رو نباید فقط و فقط به ناموس زن، مادر، خواهر، دختر و... «خود» بیندیشند بلکه باید نگران ناموس صدها هزار و میلیون‌ها خواهر

---

۲) برخی خواهند گفت که این (به اصطلاح روگیری) تمایل خود زنان ماست، این عذر بدتر از گناه. طبیعتاً زنان در صورت عدم شناخت سازمان و رفقا چنین تمایلی را بنابر تربیت عنعنوی دارند. اما وظیفه رفقای مرد وابسته به آنان است که به درستی و به طور موثر به آنان توضیح دهند که این روگیری‌های کاذب در قدم اول یک نوع اظهار بی‌اعتمادی موهن و تحقیرآمیز نسبت به سازمان است در حالی که رفیقان ما شایسته صمیمانه‌ترین و پرشورترین اعتمادها و احترامات اند. یعنی خلاصه رفقا باید با آشنا ساختن زنان شان با سازمان، آنان را از بی‌باوری و سوءظن زشت نسبت به سازمان بیرون کشند.

و مـادر بی‌پنـاه خـود باشـند کـه در معـرض تهدیـد شـباروزی روس‌ها و سـگ‌های خلقی و پرچمی‌شـان بسـر می‌برند. ما اگر به اصطلاح مسـایل ناموسـی بسـتگان زن خـود را در هالـه مقـدس مافـوق نامـوس توده‌های زن سـتمکش کشـور خـود قرار دهیـم، در واقـع از ایدیولـوژی کبیر پرولتری خویش فرسـنگ‌ها بـه دور افتاده‌ایم. بـرای یـک انقلابـی پرولتـری ناموس و عفـت و این چیزهـا باید مفاهیمی آسـمانی و خارق‌العـاده محسـوب نشـده و بـه آنهـا برخوردی کاملا علمی داشـته باشـد. برای هـر رفیـق نامـوس همـان ایمانـش بـه سـازمان (که پاسـدار حقیقـی عفـت و ناموس تمـام مـردم سـتمکش ما می‌باشـد) تلقی شـده که تمامی هسـت و بـود و ارزش‌های دیگـر بایـد در خدمـت آن بوده و در صـورت لزوم بی‌تامل فدای آن گردد. تجسـم والاتریـن «نامـوس‌داری» و احتـرام گذاشـتن بـه عفـت و ناموس زنان میهـن ما تنها و تنهـا در آگاه سـاختن و بسـیج آنـان خواهـد بـود و نه هرگـز در ایجـاد زولانه‌های تصنعـی دیگـر بـر دسـت و پـا و دهـن شـان و آنـان را موهنانـه «ماشـین تکثـر» و «عاجـزه و سیاه‌سـر خانه» پنداشـتن.

معلـوم نیسـت چـرا برخی رفقـا کاملا فرامـوش می‌کنند که مفهـوم تـوده و مردم، مفهومـی «مردانه» نیسـت و توده‌ها شـامل زن و مرد می‌شـود. اگـر در کار توده‌ای سـروکار مـا فقـط با مـردان باشـد در این صـورت حق نداریـم زیـاد از درآمیختن با توده‌هـای مـردم حـرف بزنیـم. مـا باید آن قـدر اعتماد مـردان را جلب کنیـم که در بسـیج زنان محل کار ما نیز گام گذاشـته بتوانیم. کار واقعی و موفقانه توده‌ای حتما از معبـر کار بیـن زنان عبـور می‌کند.

در دنیـا تنهـا ایدیولـوژی پرولتـری اسـت کـه بـر تسـاوی کامـل حقـوق زن و مرد صحـه می‌گـذارد. مـا از ایـن امر اساسـی تـا پای جـان دفاع خواهیـم کـرد و در این مـورد در مقابـل هیـچ کس و هیچ نیروی سیاسـی هرگز یک قـدم هم عقب نخواهیم

نشست. بناءً یاد ما باشد که در برخورد غلط نسبت به زن و مسئله زن گذشته از آن که شخصیت و صداقت خود ما در برابر زنان لطمه بر می‌دارد، اعتبار و ارجحیت ایدیولوژی سازمان ما هم نزد آنان برباد خواهد رفت.

برخورد به زن مخصوصا در شرایط جنگ مقاومت ضدروسی فعلی برای ما اهمیت فوق‌العاده‌ای کسب می کند. ما به درستی معتقدیم که بدون شرکت فعال زنان ما هیچ انقلابی و منجمله جنگ آزادیبخش فعلی به پیروزی نخواهد رسید. و بازهم مخصوصا کار سازمان ما بین زنان از فوق‌العادگی زیادی برخوردار است چرا که صرف‌نظر از نیروهای فاشیستی بنیادگرا، سایر احزاب و جبهات هم بدبختانه جرات ندارند از حق مسلم و مساوی زنان در جنگ جاری صحبت کنند.[۳] برخورد سازمان ما به زنان یک وجه تمایز اساسی دیگر ما را با کلیه نیروهای سیاسی دیگر جامعه تشکیل می‌دهد.

برخی رفقا اگرچه در لفظ نه ولی در عمل به زن شخصیت مستقل قایل نبوده و آنان را به مثابه «جزئی» از خود می‌دانند یعنی هرگونه کار و رشد و تعالی زن را وابسته به شخص خود و کمک مرد می‌بینند. در حالی که هر فرق و هر «برتری» مرد نسبت به زن ناشی از سیستم اجتماعی حاکم است که با نابودی آن و استقرار یک نظام انقلابی علمی، برای آن تفاوت‌ها و «برتری»های دروغین هم جایی باقی نمی‌ماند. ضمنا این رفقا آن قدر کور می‌شوند که نه تاریخ دیگر کشورها و نه حتی تاریخ همین پنج سال جنگ مقاومت و درگیری سازمان

۳) البته بنیادگرایان فاشیست ما هم گاهی مجله برای زنان تولید می کنند و عکس ناهید شهید را با نقاشی چادر بر سر او چاپ می‌نمایند. ولی با توجه به عمل و اظهارات بسیار «رسمی»تر آنان روشن است که این گونه تبلیغات را به منظور پوشاندن ماهیت فاشیستی وحشی‌شان از چشم مردم ما و مخصوصاً بعضی از منابع خارجی انجام می‌دهند تا یادشان به سر نرسد.

ما با آن را می‌بینند که چگونه مشحون از نقش عظیم زنان و فداکاری‌ها و قهرمانی‌های جاویدانی است. آیا در صفوف سازمان خود ما چهره‌های تابناک رفقای زن چه در اسارت و چه درگیر مبارزه نداریم؟ چرا نباید مقابل آنان سر تعظیم فرود نیاریم و اعتقاد ما به نقش و به نیروی انقلابی زنان راسخ‌تر نگردد؟

در آخر بحث روی مسئله زنان بخاطر رفع هرگونه سوء‌تفاهم و سوء‌تفسیر، لازم است به خط‌کشی عمیق بین موضع سازمان در رابطه با زنان و برخورد خلقی‌ها و پرچمی‌ها به زنان بپردازیم.

یک مشت زنان هرزه پرچمی و خلقی وطن ما هم مثل مردان وطنفروش پرچمی و خلقی شان هر آنچه را اخلاقیات و ایده‌آل‌های انقلابی و علمی می‌دانستیم لکه‌دار کرده‌اند. پرچمی‌ها و خلقی‌ها زیر نام «آزادی زن» هر چه از انواع تازه‌ی فحشای روسی و غیرروسی را که می‌دانستند جمع کرده و بین زنان پاک وطن ما شیوع داده‌اند. این زنان و مردان وطنفروش و خاین به ایدیولوژی پرولتری، در مناسبات بین خودشان آن قدر ملوث اند که بی‌نیاز از توضیح است.

مردم کاملا درست می‌گویند که وقتی کسانی به ناموس خاک خود خیانت ورزند چگونه ممکن است به ارزش‌های اخلاقی دیگر به عنوان انقلابیون مردمی پابند باشند؟ در واقع پرچمی‌ها و خلقی‌ها نظیر صاحبان روسی شان، مروجین فحشا و متجاوزان کثیف به مفاهیم پر ارج ناموس و عفت و سایر ارزش‌های اخلاقی اند. باید هرگز اجازه ندهیم یک حرف ما و یک کردار ما هم در برخورد به زنان مرادف با حرف و کردار نوکران شوروی تلقی گردد. پرچمی‌ها و خلقی‌های وطنفروش با اکت‌های استفراغ‌آور شان در «دفاع» از حقوق زنان در حقیقت رذیلانه‌ترین اهانت‌ها را به زنان شریف و آزادیخواه ما

روا می‌دارنـد. بایـد زنـان وطـن ما به آن چنان آگاهی والایی برسـند کـه طی مبارزه اسـتقلال‌طلبانه، بـه پـاس بـاور بی تردید شـان به ارزش‌هـای اخلاقی خوب مـردم ما، انتقـام سـختی از پرچمـی و خلقی‌هـای بی‌نامـوس در ایـن زمینه هم بکشـند.

۳) مسئله اخلاقیات:

رفقـای مـا بـه عنـوان انقلابیـون پرولتـری می‌باید نمونـه عالـی‌ای از افـرادی دارای درخشـان‌ترین اخلاقیـات انقلابی باشـند. افرادی کـه به سـازمان می‌پیوندند، هم‌پای قبـول و درک و پیـاده کردن ایدیولوژی و سیاسـت سـازمان باید بـه اصول اخلاقی سـازمان جدا و با دقت تمام توجه کنند. واقعیات موید آنسـت که اکثریت رفقا در رابطـه بـا مراعات اصول اخلاقی سـازمان جدی بوده و مـوارد تخلف و زیر پا کردن اصـول مذکـور نـادر بوده اسـت. ما که در کشـوری بسـیار عقب‌مانده و زیر سـلطه چنديـن صد سـاله فیودالیـزم و در حال حاضـر هم حاکمیت روس‌هـا و کثیف‌ترین و منحط‌تریـن عناصـر جامعـه ما یعنـی پرچمی‌هـا و خلقی‌ها، به تیوری‌هـای انقلابی رو آورده‌ایـم و می‌خواهیـم آن را جاگزیـن افـکار پوسـیده خویـش سـازیم، راه طولانـی‌ای در پیـش خواهیـم داشـت تـا بقایـای آن افـکار عقب‌مانده و پوسـیده را کامـلا از خـون خویـش بزداییم و خونی منزه از ایدیولوژی‌هـای بیگانه در رگ‌های مـا جـاری گـردد. البتـه ایـن امـر بـه هیـچ وجـه نمی‌توانـد و نبایـد وسـیله توجیـه اشـتباهات مـا در زمینـه اخلاقیـات گردد. منظور اینسـت کـه باید هر چیز را نسـبی دید. این بدان معناسـت که در اولین روزهای پیوسـتن به سـازمان هم با یک سلسـله اصـول اخلاقـی حاکـم در سـازمان آشـنا می‌شـویم کـه بـه خودی‌خود کافیسـت تا بـرای مـا معیار تشـخیص اساسـی‌ترین نـکات اخلاقیـات انقلابی پرولتـری و به طور کلـی تقـوای انقلابـی را از اخلاقیـات ضدپرولتـری و کردار ضداخلاقـی مردمی و

ناپسند بدست دهد. ولی طبیعی است که با درک هر چه عمیق‌تر ایدیولوژی سازمان، شناخت ما از اصول اخلاقی طبقات دیگر ارتقا می‌یابد.

برخی رفقا فرتوت‌ترین معیارهای اخلاقی فیودالی را جای معیارهای اخلاقی پرولتری می‌نشانند و گاهی هم که بخواهند در توجیه آن سخنی بگویند، پای «رسوم»، «ایجابات اجتماعی» و «خواست مردم» و امثالهم را پیش می‌کشند. این رفقا در واقع عقب‌ماندگی ایدیولوژیک و عدم درک دردناک خود را از اخلاقیات انقلابی می‌خواهند با توسل به عقب‌ماندگی جامعه و مردم ما بپوشانند. برخی از رسوم و عادات مردم ماست که بی‌نهایت زیان‌بخش بوده و در عین زمان سست و بی پر و پا که با اندک کار آگاه‌گرانه می‌توان بر آنها به سادگی غلبه کرد. مخصوصا که در مبارزه علیه برخی از عادات و سنن به شدت خرافی مردم، مستقیما منافع اقتصادی یا علو شخصیت خود مردم ما مضمر بوده و بناءً بی‌زحمت‌تر می‌توانند حرف صحیح را بشنوند و به آن عمل کنند. منتها چنانچه گفتیم اگر عقب‌ماندگی فکری و اخلاقی خود عده‌ای از رفقا اجازه چنین مبارزه‌ای را بدهد و دچار محافظه‌کاری بدآیند و شدیدا مضر به شخصیت خود رفقا و سازمان نشوند.

باید فراموش نکنیم که هر چیز، هر برخورد توده‌ها به مسایل اجتماعی مثلا مسایل اخلاقی یا سیاسی چون توام با آگاهی نیست، پس نمی‌تواند صحیح و انقلابی و منطبق با مصالح خودشان باشد. ما به هیچ وجه قادر نیستیم در سطح نازل‌تر از سطح توده‌ها قرار داشته و بازهم برای آنان مفید و معلم باشیم. همیشه با عقب‌ماندگی توده‌هایی که سروکار داریم، ساختن و هیچ گاه هشیارانه و موثر (بدون در غلتیدن به چپ‌روی و افراط) به مبارزه علیه عقب‌ماندگی‌های مذکور نپرداختن از یک نوع تصدیق لومپنانه کمبودهای توده‌ها ناشی می‌شود که با

یک چنین وضعی مطلقا نه میتوان به شاگردی توده‌ها نشست و نه معلم خوبی برای آنان بود.

برای سازمان از اول تا کنون مسایل اخلاقی و پرورش اخلاقیات پرولتری رفقا، اهمیت بزرگی داشته است. در ارزیابی افراد هیچگاه به جنبه‌های اخلاقی شخصیت آنان بی‌توجه نبوده است. ولی اگر رفیقی دچار اشتباهی اخلاقی می‌شود سازمان ما چه برخوردی با او خواهد داشت؟ سازمان ما به مثابه سازمانی انقلابی پرولتری که برای بسیج و تشکل توده‌های میلیونی بخاطر کسب استقلال و رهایی کامل آنان کار می‌کنند، به مسایل اخلاقی نیز می‌تواند و نباید برخوردی ایده‌آلستی و عامیانه داشته باشد. سازمان اشتباهات اخلاقی رفقا را هم در پرتو منافع سیاسی مردم و انقلاب می‌بیند. یعنی در ابطال شخصیت افراد معیار سیاسی تعیین‌کننده است و نه اخلاقی. سازمان اول خواهد کوشید تا رفیقی را که مرتکب اشتباهی اخلاقی شده است، آموزش و تربیت دهد و او را بیازماید و بعد به اقدامات انضباطی دیگر متوسل گردد. به هر حال مهم اینست که سازمان نمی‌تواند در صفوفش وجود افرادی را با فساد اخلاقی تحمل کند.[۴]

٤) مسئله خانواده‌ها:

سازمان ما از مدت‌هاست به مسئله رسیدگی به خانواده‌های شهدا، اسیران و رفقایی که به طور حرفه‌ای کار می‌کنند، توجه نموده و این سنت خوب را ادامه خواهد داد. اما در این رابطه بر اساس تجارب سازمان چند مسئله‌ایست

۴) البته سازمان با قضایا به طور مشخص برخورد می‌کند. اشتباهات اخلاقی هم هست که با توجه به جوانب مختلف آن، شخصیت سیاسی یک عضو سازمان را به کلی تحت سوال قرار خواهد داد.

که باید آنها را بررسی نمود: باید تمامی رفقا دقیقا بدانند که منظور سازمان از کمک به خانواده‌ها چیست. بعضی رفقا از سر افکار انسان‌دوستانه‌ی غیرانقلابی، ساده‌لوحانه بر آنند که سازمان «مجبور» است به خانواده‌ها کمک کند و در این زمینه نباید ملاک سیاسی را بکار گیرد. این موضعی غلط و غیرانقلابی است. منظور سازمان پرولتری ما از کمک به خانواده‌ها نه به طور ساده «صدقه دادن»، «دلسوزی» و «انسان‌دوستی»های عامیانه بورژوایی بلکه عبارتست از ادامه پیوند سیاسی با خانواده‌ها، تربیت و کشاندن خانواده‌ها به ادامه راه رفیقان شهید یا اسیر یا دور از آنها و خلاصه جمع کردن از دل و جان و پرشور خانواده‌ها به دور سازمان و مطلقا در خدمت سازمان. به عبارت دیگر هدف سازمان از هرگونه دست‌گیری مادی و معنوی خانواده‌ها در حقیقت باید مستقیما، به طور ملموس یا به نحوی از انحا خدمت به سیاست‌های سازمان ما باشد. کمک و ارتباط سازمان با خانواده‌ها اگر وسیله‌ای نباشد که خانوداه‌ها را در خدمت انقلاب قرار دهد و احساسات و عواطف پرشور شان را نسبت به سازمان تقویت کند، دیگر هیچ ارزشی نخواهد داشت. اساسا به کمک سازمان به خانواده‌ها یا هر مورد دیگر باید نه به عنوان صرفا یک امر مادی و پولی بلکه یک امر سیاسی نگریست.

در رابطه با کمک خانواده‌ها و جلب آنها، نقش خود رفقای وابسته به خانواده‌های مذکور تعیین کننده است. کلیه رفقا چنانچه در قسمت زنان تذکر رفت، وظیفه دارند به آگاه ساختن افراد خانواده خود بپردازند. به آنها به هر شکل ممکن تفهیم کنند که سازمان را از خود بدانند، آن را صمیمانه دوست داشته باشند و در صورت لزوم جان خود را فدای آن سازند. به پول و دارایی و هر چیز مربوط سازمان نباید برخوردی فرصت‌طلبانه و به اصطلاح «به مه چی» داشته باشند. باید حتی‌الامکان سعی کنند خانواده‌ها متکی بخود بوده و از مقدار امکانات

مـادی کـه دارند اسـتفاده نمایند تا از بار سـازمان کاسـته باشـند. مخصوصا هر رفیق می‌بایـد بـه فـرد فـرد خانواده‌ها و بسـتگان معیـن دیگر خـود تاکید نماینـد که پس از مرگ‌شـان هـم تنهـا ملجـا مطمیـن و پاک برای آنان سـازمان اسـت و بایـد با تمام وجـود و از تـه قلـب بـه آن پیوسـته و در خدمـت آن باشـند. تجربـه نشـان داده که اگـر حداقـل ایـن گونه آگاهی‌ها بین خانواده‌ها برده شـده باشـد، پس از شـهادت یا اسـارت یـا دور شـدن رفقـا از خانواده‌ها، آنها نه تنها مایه دردسـر سـازمان نشـده‌اند بلکـه برعکـس ممد و یـاور سـازمان بوده‌اند.[۵]

بایـد رفقـا بی‌مسـئولیتی را کنار گذاشـته و این وظیفـه را اگر تا حال انجـام نداده‌اند یـا بـه خوبی انجـام نداده‌انـد، هر چـه زودتر و تا حصـول نتایـج رضایت‌بخش انجام دهند.

۵) به دو مثال از دو گونه برخورد توجه کنید:

رفیـق شـهیدی کـه تـا حـدودی بین خانـواده‌اش کار کـرده بود توانسـته بود ایـن قدر اثر بگـذارد که وقتـی دختری نوجوانـش را سـازمان خواسـت تحـت تربیـت بگیـرد، مـادرش بـه ایـن کار چندان تمایل نشـان نـداد اما کـودک که حرف‌هـای پـدر انقلابی شـرافتمندش را در گوش داشـت، مقابل مادرش ایسـتاده و گفت «من همـان طوری که پدرم گفتـه اسـت عمـل می‌کنم. حتما بایـد راه او را پیش بگیـرم و بناءً حـرف کاکاهایم را قبـول دارم.»

خانـواده رفیـق شـهید دیگـری که خانواده‌اش را نشـناخته بـود و کاری در زمینه وجدان بخشـیدن به آنـان انجام نداده بـود، خانـواده‌اش بـه دو شـکل در برابـر سـازمان دچـار ناسپاسـی‌ای کثیـف و دنائتـی باورنکردنی شـد: چنـد زن این خانـواده کـه هیـچ کار و مصروفیـت دیگری هم ندارند، از انجام کاری تولیدی به نفع سـازمان با زشـتی نفرت‌انگیزی سـر بـاز زدنـد. دوم ایـن کـه مقدار قابل توجهـی پول نقد سـازمان نزد آن رفیق شـهید وجود داشـت، پس از شـهادت وی سـازمان خواسـت آن را بـا توسـل بـه پدرش به دسـت آورد اما این پدر خایـن به فرزندش اول امـروز و صبا کرد و سـپس پنهانـی و بـا دروغ‌پـردازی مقابـل رفیـق که بـا وی در تماس بـود، پول را به حسـاب‌های بانکی به نـام خود و چند پسـر دیگرش، گذاشـت. این پدر و سـایر افراد پسـت‌طینت خانواده مذکور با یک چنین خیانتی نسـبت به پول سـازمان در حقیقـت حاضـر شـدند در خون عضو شـهید خانواده‌شـان به مستی بپردازند. ایـن یکـی از دردناک‌ترین نتایـج کار نکردن بین خانواده‌هاسـت.

ما باید به خانواده‌ها و سایرین با قاطعیت و روشنی توضیح دهیم که سازمان ما یک سازمان سیاسی انقلابی است و نه یک مؤسسه خیریه و یا انجمنی از بشردوستان بی‌مسلک و غیرسیاسی. برخی واقعیات تلخ بیانگر آن است که عده‌ای از خانواده‌ها عاری از تربیت سیاسی و وجدان، سازمان را به حیث موسسه خیری‌ه‌ای می‌شناسند که باید با شیوه‌های گوناگون از آن به نان و نوایی بیشتری رسید که اگر ماهی هم اعاشه آنها کمی دیرتر رسانیده شود از «مؤسسه خیریه» خود شاکی شده و به آن لعن و نفرین می‌فرستند. رفقای ما که حاضرند جان شان را وقف سازمان سازند باید وابستگی به یک چنین خانواده‌هایی را بار و عار زجردهنده‌ای بشمارند.

بر پایه آنچه گفته شد، سازمان جدا برآنست که منبعد به خانواده‌های که خود را از سازمان نمی‌دانند و هیچ مفیدیتی برای آن ندارند، نباید کمکی صورت بگیرد. باید تاکید کرد که حرمت شهدای ما هم هرگز با کمک به خانواده‌های آنان اگر بی‌احساس و عاری از علایقی محکم با سازمان باشند، ادا نمی‌شود. آیا آن رفیق شهید به این نظر نبود که هرگونه و هر مقدار از کمک سازمان باید در راه انقلاب باشد؟ در این صورت آیا سازمان با کمک به خانواده‌اش که ارزش شخصیت او را نداند و به سازمانش هم مخصوصا بهایی قایل نباشد، یاد آن رفیق را می‌تواند گرامی بدارد؟ به هیچ وجه. کمک به یک چنین فامیل‌هایی بدترین توهین به رفقای وابسته به آنها خواهد بود. با توجه به تجارب مشخص، منبعد سازمان کمک به آن خانواده‌هایی را وظیفه خود می‌داند که اعضای آن با عشق و احترامی بزرگ نسبت به فرزند سازمانی‌شان و سازمان به طور کلی نگریسته و خود را کاملا هم‌سرنوشت با سازمان بدانند. از ارتباط با فامیل‌ها فقط براساس یک چنین پایه‌های معنویست که سازمان می‌تواند مستفید گردد و در تحکیم و بسط آن بکوشد.

۵) مسئله مالی:

سازمان ما افتخار دارد از این که متکی بخود پیش رفته و کار و زندگی آن وابسته به هیچ منبعی نیست. با در نظرداشت سختی‌های سهمگین جنگ و نیازهای روزافزون سازمان، باید هر رفیق اهمیت برخورد مسئولانه و شرافتمندانه نسبت به مسئله مالی سازمانش را عمیقا بفهمد. ما گذشته از این که خود را باید به حداقل شرایط زندگی عادت دهیم، لازم است در موارد دیگر نیز که به مسئله مالی ارتباط می‌گیرند به مثابه یک سازمانی خوب دقت و سنجش کافی بخرج داده و از منافع سازمان حرکت کنیم. راجع به مسئله مالی توجه رفقا را به نکات مشخص زیر جلب می‌کنیم:

ما همیشه به درستی گفته و می‌گوییم که پیوند هر فردی با سازمان باید در درجه اول پیوندی ایدیولوژیک و سیاسی باشد نه پیوندی صرفا تشکیلاتی. اگر افرادی به سازمان راه می‌یابند اما به ایدیولوژی و سیاست آن اعتقادی راسخ نمی‌داشته باشند، این پیوندی بی‌پایه است که هر آن ممکن است از هم بگسلد. حالا بجاست اضافه کنیم که بخصوص در این شرایط جنگ رهایی‌بخش اگر مناسبات ما با عناصر یا گروه‌هایی استوار برپایه‌ای سیاسی نه بلکه پولی و مادی باشد، این مناسبات نیز دارای هیچ بقا و بنیادی نبوده و فقط کافیست تا مشکلاتی دامن‌گیر ما شود و نتوانیم کمک معمول را به طرف تامین کنیم و مناسبات مذکور نه این که قطع شود که حتی جایش را به دشمنی‌ای نفرت‌بار هم بسپارد.

رفقایی هستند که نه قبل از همه با کار سیاسی بلکه با پیشکش کردن کمک‌های مادی به افراد و یا گروه‌هایی از مردم آنها را به طرف خود «جلب» کرده‌اند. ولی چون دوستی و تعهد این «جلب‌شدگان» مبتنی بر کار آگاه‌گرانه، پر

حوصله و درک سیاسی نسبتا مشترک نبود، بناءً زمانی که سازمان نمی‌توانست تمامی خواست‌های مادی آنان را برآورده سازد، این افراد غیر از آن که به کلیه قول‌وقرارهای خود پشت‌پا زدند، از تبلیغات منفی علیه رفقایی معینی هم دریغ نورزیدند.

اینها چون از ابتدای کار با «سلاح» کمک‌های مادی ما روبرو شدند، به این سبب تا آخر به ما منحیث مامور لوژیستیک یا اعاشه و اباته خود چشم داشتند و گاه‌گاهی هم صرفا بخاطر قیافه‌گیری فریبنده به حرف‌های ما گوش می‌دادند. ضمنا روشن بود که با ادامه کمک به اینها توقع و حرص‌شان را هم تشدید می‌کردیم. بدینترتیب با یک چنان بینش عامیانه و اجرای یک چنان سیاست‌های غلط نه تنها به بنیه مالی سازمان ضربه می‌زدیم بلکه برای خود مخالف هم می‌خریدیم. در این زمینه مثال‌ها فراوان است و باید رفقا با بحث روی آنها درک و درس‌گیری خود را از مسئله تعمیق بخشند.[۶]

اگر ما چه روشنفکران و چه غیرروشنفکران را با اتکا به کمک‌های مادی جلب کنیم و این جلب شدن به سازمان با رشته ایدیولوژیک و سیاسی گره نخورده باشد، همان طوری که اشاره شد این نوع «جلبی‌ها» به قول مردم ما به جز «یاران نانی» نبوده و برای سازمان هیچ ارزشی ندارند. دست پر سازمان را هر آدم فرصت‌طلب، پول‌پرست، خوداندیش و پله‌بین و غیرجدی می‌فشارد، اما برای سازمان ارزشمند و مهم آنست که دست خالی او را کی می‌فشارد، بیرق ایدیولوژی و سیاست مستقل او را کی مایل است به کف گیرد.

بازهم لازم است یادآور شد که نباید با برخوردهای نسنجیده شتاب‌زده و عامیانه

---

۶) در این رابطه مطالعه دقیق «در باره مسئله مالی» به رفقا تاکید می گردد.

خویش، از سازمان تصویر نیروی انقلابی و رزمنده نه بلکه کاریکاتوری از یک موسسه خیریه در ذهن افراد ایجاد کرده و بر بنیه ضعیف مالی‌اش هم که با رنجی بسیار فراهم می‌آید، نقصان وارد سازیم.

٦) کار بین قوم:

برای رفقایی امکانات کار بین قوم و تحکیم این رشته براساس جنگ ضدروسی موجود است و این بهترین زمینه بسیج توده‌ها به حساب می‌رود. اما کار بین فلان و بهمان قوم زمانی برای سازمان ارزش سیاسی پیدا می‌کند که رفیق موظف به کار قومی، سازمانی محکمی بوده و در هر آن و به همه چیز ار دریچه منافع سازمان بنگرد. در غیر آن نفوذ یافتن بین قوم و حتی به رهبری آن رسیدن، دستاوردی خواهد بود فقط و فقط برای شخص آن رفیق و ارضای خودخواهی‌هایش.

یک چنین رفیقی می‌خواهد تا امکانات قوم را نه پشتوانه و ممدی مادی و یا معنوی برای سازمان بلکه برای شخص خود بدل کند و حتی آن را در موقعی به رخ سازمان بکشد. آنان بدون توجه به امکانات محدود و مشکلات سازمان، به اشکال گوناگون عاری از احساس مسئولیت می‌کوشند تا کمک‌هایی به قوم انجام دهند. ولو هم بدانند کارشان آینده‌ای نخواهد داشت ولی خود را به آب و آتش می‌زنند تا به بهای برباد دادن دارایی و مال سازمان هم که شده، باید تشخص‌یابی، «کاکه‌گی» فردی و «سرمایه‌سازی» خودشان متحقق گردد. این به معنای حد اعلای خودبینی و برخوردی نا شرافتمندانه نسبت به سازمان است.

برخی از رفقایی که به کار بین اقوام شان مصروف اند، گاه‌گاهی ضعف‌ها

و معایب افراد اقوام مربوط شان را بجای آن که در برابر سازمان بدون کم و کاست و بسیار دقیق برملا سازند سعی می کنند آنها را کتمان نموده یا حتی به غلط در صدد دفاع مسخره از آنها برآیند.[۷]

این دیگر نه کار بین قوم بلکه «قوم‌بازی» و «قوم‌پرستی» بوده و چیزهایی از این قبیل را مافوق سازمان قرار دادن است.

عده‌ای از رفقا هم در کار بین قوم به شدت به ابتذال می‌غلتند. آنان مدت‌ها می گذرد ولی به جای آن که با مناسبات و کارشان بین قوم به آگاهی آنها پرداخته و سطح شان را تا حدودی بالا برند، خود در سطح عقب‌مانده‌ترین بخش آنها تنزل کرده و در رابطه با کار آگاه‌گرانه بین قوم دچار محافظه‌کاری عجیب و غریبی می گردند. وقتی با این رفقا در مورد بحث نماییم فورا «شرایط مساعد نیست»، «عقب‌ماندگی» قوم و ناآشنایی دیگران را به «باریکی»های کار قومی بهانه می‌آورند. اگر این رفقا واقعا صحیح بگویند و اغراق نکنند که مثلا قوم آنان را صمیمانه پذیرفته، در این صورت چطور ممکن است همین قوم از پذیرفتن حرف‌های حساب شده یک وطن‌پرست انقلابی سرباز زند؟ ما به مثابه انقلابیون حق نداریم همیشه به میل خود از «عدم مساعدت شرایط» گپ بزنیم. ما نباید فراموش کنیم که انقلابیون قادرند و باید متکی بر مبارزه خود شرایط مساعد بیافرینند. البته در این مورد باید به انحراف دیگر، چپ‌روی هم نغلتید که

۷) جلوه‌های بسیار کریهی از این نوع قوم و خویش بازی را فردی داشت که آخرالامر هم از سازمان برید و در برابر بستگان مقیم اروپا و امریکایش زانو زد تا اگر در کنار آنها بیآرامد.

این فرد به خاطر عرضه کردن خود به سازمان و به نمایش گذاردن «پایه قومی»اش همیشه عادت داشت به شخصیت‌سازی از افراد بسیار سبک و بی‌مایه قومش بپردازد. او حاضر بود از سگ فلان کسی هم که با وی نسبت قوم و خویشی‌ای دارد به دفاع و حمایت برخیزد.

در همان حد انحراف محافظه کاری و راست‌روی و حتی بیشتر از آن، زیان‌آور است. چپ‌روی در عدم توجه به مقدسات و بعضی از خصوصیات مردم تظاهر می نماید.

خلاصه کار بین اقوام باید مطلقا تحت رهبری سازمان و در خدمت آن باشد. باید هدف از کار بین قوم روشن باشد. باید به توده‌های قومی آگاهی سیاسی بخشید و نباید عقب‌ماندگی‌های خودمان را به حساب نارسایی و سرسختی افراد قومی گذاشت. بخصوص در شرایط حاضر اساسی‌ترین شرط جلب اعتماد و نفوذ یافتن بین قوم، کار بین توده‌های قومی در داخل و در شرایط سخت جنگی و اثبات قابلیت ما در رهبری نظامی آنان و همانند آنان تحمل مشکلات است. بدین وسیله توده‌های قومی با گذشت زمان بین ما و قومی‌های بوروکرات پر مدعا که از «سر اسب» به آنان می‌نگرند، تفاوت قایل خواهند شد. ما باید همیشه به این بیندیشیم که سازمان با دشواری‌های بزرگی که دارد، نباید نیرویش در امر بی‌ثمر متمرکز گردد. در مورد کار بین توده‌های قومی نیز باید از ثمربخشی کار مطمین باشیم و نباید نیروی مادی یا معنوی سازمان را با گزارش و ارزیابی‌های غلط به هدر دهیم. سیاست مبارزه و وحدت در کار بین قوم هم قابل اجرا و سودمند است.

۷) مسئله ملی:

سازمان ما افتخار دارد که از آغاز به مسئله ملی میهن ما برخوردی علمی و انقلابی داشته و مصمم است که تا آخر و قاطعانه بر این موضع علمی و انقلابی‌اش ایستادگی نماید. سازمان ما برخورد صحیح به مسئله ملی در کشور ما را بخصوص در شرایط کنونی جنگ رهایی‌بخش امری خطیر و بسیار ظریف

می‌داند. سازمان پیوسته بر این اصول اتکا ورزیده که:

«امروز، فقط پرولتاریا از آزادی واقعی ملیت‌ها و وحدت کارگران همه ملیت‌ها دفاع می کند: برای این که ملیت‌های مختلف آزاد و آشتی آمیز باهم کنار بیایند، برای این کار دموکراتیزم کامل آن چنان که از طرف طبقه کارگر نمایندگی می‌شود لازم است. هیچ تمایزی برای هیچ ملیتی، برای هیچ زبانی، هیچ محدودیتی، هیچ بی عدالتی برای یک اقلیت ملی. اینها اصول دموکراسی کارگری هستند.»

همچنان:

«کسانی که پروپاگند مستقیم انقلابی و جنبش انقلابی توده‌ای را به زمینه مبارزه علیه ستم ملی نیز گسترش نمی‌دهند... این نوع انقلابیون به مثابه شوونیست‌ها، به مثابه نوکران مونارشی‌های امپریالیستی خونخوار و بورژوازی امپریالیستی عمل می کنند.»

جملات فوق دایما رهنمون ما در برخورد به مسئله ملی خواهد بود. تمامی رفقا باید درک خود را از برخوردی انقلابی پرولتری به مسئله ملی ارتقا و تعمیق بخشند. هنوز هم هستند رفقایی که تحت تاثیر فرهنگ و احساسات ارتجاعی ناشی از ناسیونالیزم ملیت خود (ملیت در اکثریت یا ملیت در اقلیت)، دچار افکار و برخوردهای غلط شوونیستی و تنگ‌نظرانه نسبت به ملیت‌های دیگر می‌شوند که برای یک انقلابی پرولتری بی‌نهایت خوار کننده است. جنگ مقاومت جاری یکبار دیگر ثابت ساخته است که کلیه ملیت‌های کشور ما علیه متجاوزین روسی با قهرمانی مبارزه می کنند. البته اگر در اینجا و آنجای کشور به رخوت یا تسلیم‌طلبی عده‌ای در برابر روس‌ها یا مثلا رژیم فاشیستی ایران بر می‌خوریم، باید عوامل تاریخی و اجتماعی آن را جستجو کرد و صحیح

نیست که جنبه ضعیف و مطرود آن عده را به تمام مردم ملیت‌شان نسبت داد. همچنین ببینیم آیا بین خلقی‌ها و پرچمی‌ها حتی در میان به اصطلاح کادرهای شان افرادی (کم یا زیاد) منسوب به ملیت‌های سرتاسر وطن ما وجود ندارد؟ ولی آیا این واقعیت می‌تواند بر مبارزه قهرمانانه ملیت‌های مربوط آن خاینین وطنفروش سایه بیافگند؟ این واقعیت خود وسیله‌ایست که می‌تواند و باید در وحدت و بسیج ملیت‌های مذکور برای مبارزات خونین انقلابی مورد استفاده قرار گیرد.

۸) ازدواج:

گاه‌گاهی برای رفقایی مسئله ازدواج امری خلاف خصوصیت و اراده انقلابی محسوب می‌شد. این بسیار خنده‌آور و مسخره بود. هر رفیق مرد یا زن حق ازدواج دارد. منتها برای انقلابیونی که خود را تمام و کمال وقف سازمان بدانند، برخورد به مسئله ازدواج هم نمی‌تواند و نباید امری «خصوصی» و کاملا غیرسیاسی تلقی گردد. یک ازدواج سنجیده و مسئولانه می‌تواند برای کار و مبارزه رفیقی بسیار سودمند واقع شود و برعکس ازدواجی که بر مبنای توجه به مصالح سیاسی و سازمانی استوار نباشد، ممکن است حتی شیرازه و ارکان انقلابی شخص را درهم ریزد. البته عده‌ای از رفقا در گذشته به ازدواج‌های نامیمونی تن داده‌اند که اغلب حاصل دوران غیرسیاسی بودن شان به شمار می‌رود. اما اکنون دیگر هیچ رفیقی حق ندارد در رابطه با ازدواج به شیوه‌ای عامیانه، مبتذل و عاری از درنظرداشت هر گونه ملحوظ سازمانی برخورد نماید. یک رفیق باید ببیند آیا با همسر گرفتن وی، فرد دیگری وارد صفوف سازمان می‌گردد؟ حداقل چنین استعدادی را در آینده دارد؟ آیا می‌تواند مطمین باشد که همسرش یا مثلا

وابستگان همسرش هرگز مانعی بر سر راه کار و مبارزه‌اش نخواهند بود؟ خلاصه یک رفیق استوار، در امر ازدواج جدا به این می‌اندیشد که باید شخصی را که بر می‌گزیند، قبل از همه همرزم وی باشد و بعد همسرش.[۸]

در بسیاری از نقاط کشور ما، پدر و مادر در بدل ازدواج دخترشان آشکارا به معامله‌ای تجارتی پرداخته و درخواست مقدار معتنابهی پول، مواشی یا دارایی دیگر می‌کنند. برای ما اما خجالت‌آور است اگر به سادگی در یکی از طرف‌های این معامله ننگین و به شدت توهین‌آمیز نسبت به حیثیت و کرامت انسانی زن قرار گرفته و شخصیت سیاسی آگاه خود را لکه‌دار سازیم. ما وظیفه داریم تا در برابر یک چنان رسوم کثیف حتی‌المقدور به مبارزه بپردازیم ولی اگر مبارزه‌ای به هیچ وجه ممکن نبود حداقل علم گسترش آن سنن زشت را نباید به کف گیریم. اگر رفقایی مدعی باشند که در حال حاضر مقاومت علیه چنین عنعنات نفرت‌انگیز میسر یا صحیح نیست، کافیست تا به نمونه‌هایی بین رفقای خود ما رجوع کنند که چگونه توانسته‌اند در تاریک‌ترین نقاط کشور ما با به جنگ رفتن یک چنان رواج‌های غیرانسانی نه تنها مسئله را به درستی حل نمایند بلکه احترام و محبت مردم را هم نسبت به خود برانگیزند. برخی‌ها با اصرار در «ناشد بودن» طرد اینچنین قراردادهای «دخترفروشی» و مراسم عروسی تجملی و مضحک در واقع بی‌ارادگی، بی‌عملی و عدم درک عمیق خود را از مسئله نمایان می‌سازند.[۹]

---

۸) رفقایی هم بنابر مصالح سیاسی معینی در مناطق کارشان، با موافقت سازمان، همسرانی اختیار کرده‌اند که شاید با هیچ کدام از معیارهای فوق منطبق نباشد ولی ارزش آنها در پیشبرد کار و تحکیم موقعیت‌شان است که بناءً از جانب ازدواج‌های کاملاً سیاسی و سازمانی به شمار رفته می‌تواند.

۹) تذکر جریان ازدواج فردی آموزنده است که اول بدون هیچ گونه مشورتی با سازمان و در نظرداشت

ازدواج ما باید ازدواجی پاک و بری از آلودگی‌هایی که یاد کردیم و منطبق با مصالح انقلابی ما باشد. برعکس با برخوردی عامیانه و غیر مسئولانه نسبت به ازدواج در قدم اول به ضعف و عقب‌ماندگی خود صحه می‌گذاریم.

عده‌ای از رفقا می‌کوشند برخوردهای غلط و نارسای شان را نه تنها در رابطه با ازدواج بلکه به طور کلی در رابطه با مسئله زن و مسایل اجتماعی و اخلاقی دیگر به تمسک ناروا به «حرکت از سطح توده‌ها» و «عقب‌ماندگی فرهنگی مردم» توجیه نمایند. این هم از ناهنجارترین نوع توجیه‌ها محسوب می‌شود. حرکت از سطح توده‌ها به معنی تقدیس زشتی‌ها و حرکت از نازل‌ترین و عقب‌مانده‌ترین سطح توده‌ها نیست. منظور از آن اینست که ما خواست و شعار روز مبارزه توده‌ها را شناخته و با حرکت از آن، توده‌ها را در سطح عالی‌تری از مبارزه رهبری کنیم و دچار چپ‌روی و راست‌روی نشویم. یعنی منظور از سطح توده‌ها سطح مبارزه آنها است و نه سطح درگیر بودن آنان در دردناک‌ترین خصوصیات و عادات و رسوم.

و اما آیا با «عقب‌ماندگی فرهنگی» توده‌ها باید ساخت یا علیه آنها به مبارزه‌ای مناسب و موثر برخاست؟ تا زمانی که مردم ما رهایی نیافته‌اند، نمی‌توانند صاحب فرهنگی پیشرفته و غنی باشند. تسلیم شدن به انعکاسات مبتذل و کراهت‌انگیز فرهنگ عقب‌مانده توده‌ها به معنی «دوست داشتن» و «احترام گذاشتن» به

ابتدایی‌ترین ملاحظات در زمینه ازدواج، تمام «قرارداد»های لازم و درخواست‌های بلند بالای خانواده دختر را دربست پذیرفت و فقط آن وقت بود که به سازمان مراجعه و لیست مصارف عروسی (به شمول خرید تعداد فراوان بز) را ارایه کرد. او فکر می‌کرد اگر سازمان را مقابل عملی انجام‌شده قرار دهد کار از پیش خواهد رفت. اما وقتی مخالفت شدید سازمان را با «عروسی بزی» خود دید، ناراضی شد و مبارزه و کار در منطقه را هم رها کرد تا در عوض بتواند در حد لازم پول و بز یافته و به عروسی نایل آید.

توده‌ها نـه بلکـه مطلقا برعکس بـه معنی بی‌اعتنایی بـه و بی‌مقدار پنداشـتن آگاهی و رشـدیابی رزمنده آنانست.

پـاره‌ای از مسـایل دیگـر راجـع بـه ازدواج بـه موضوع کلی برخـورد بـه زن ارتباط می گیـرد کـه در همـان بخـش تا حدودی بررسـی شـده اسـت.

۹) مسایل مربوط به کادرهای سازمان:

جملـه معروفیسـت کـه وقتـی سیاسـت روشـن شـد کادرهـا تعیین کننده می‌شـوند. کادرهـا سـتون فقـرات سـازمان را تشـکیل می‌دهند. کادرهای برجسـته سـازمان در واقـع ثمـر چندیـن سـال توجه و مبـارزه سـازمان بـه شـمار می‌روند.

در سـازمان مـا کادرهـای نسـبتا ورزیـده، کاردان، بلشویک‌شـده و فـداکار وجـود دارد. امـا تعـداد یـک چنیـن کادرهای زبده با توجـه به ضرورت و وسـعت کارهای مـا خیلـی کـم اسـت. به همیـن جهت سـازمان می کوشـد تـا تعـداد هر چه بیشـتری از آگاه‌تریـن و مسـتعدترین رفقـا را بـه مثابـه کادرهـای آینـده تحـت آمـوزش، تربیـت، تجربه‌انـدوزی و آزمایـش خـاص قرار داده و بدینوسـیله امـر بزرگ تامین ادامه‌دهنـدگان را محکـم بدسـت گرفتـه آن را متحقق سـازد.

تجـارب فـراوان سـازمان ثابت می‌سـازد که کادرهـای واقعـا ادامه‌دهنـده را تنها در چهارچـوب فضـای یـک حـوزه، در فواصـل معیـن و یـا عمدتـا تکیـه روی کتـاب نمی‌تـوان تربیـت کـرد. کادرهـای آگاه، رزمنـده و ادامه‌دهنـده فقـط در جریـان مکـرر در مکـرر عمـل انقلابـی یعنـی در جریان طولانـی و بکاربـرد تیوری‌های عام در عمـل مشـخص انقلابـی پدیـد می‌آینـد. در شـرایط کنونی شـرکت مسـتقیم در جنـگ ملـی ضدروسـی ما بهترین و وسـیع‌ترین میـدان آزمایش و کـوره آبدیده‌تر

شدن کادرها و اعضا محسوب می گردد.

کادرهای سازمان را منطبق با یک تقسیم‌بندی کلی تاریخچه سازمان می توان به دو دسته تقسیم کرد: کادرهای قبل از کودتای ثور و کادرهای بعد از آن. بازهم واقعیات تصدیق می‌دارد که اکثریت کادرهای جوانی که پس از کودتای ثور و تجاوز روس‌ها، رشد یافته‌اند، شایستگی خود را تا سرحد فداکاری‌های قهرمانانه در راه سازمان نشان داده‌اند. البته پس از شهادت و اسارت تعداد زیادی از ارجمندترین رهبران و کادرهای سازمان در قیام ۱۴ اسد، تعداد دیگری از کادرها هستند که علاوه بر تجارب گذشته شان، طی این پنج سال جنگ ضد روسی هم تجارب و آزمودگی بزرگ‌تری کسب کرده‌اند. اما به هر حال برای رفقای سابقه‌دارتر به هیچ وجه زیبنده نیست که در این یا آن موقع در برابر رفقای جوان‌تر به اصطلاح قدامت و سابقه خود را به رخ بکشند. این رفقا نباید فراموش کنند که در یک شرایط خاص تاریخی، رفقایی می توانند سریع‌تر، سهل‌تر و بهتر به مثابه کادرهایی ارزنده رشد یافته و با نیروی جوان‌تر و شاداب‌تر قادرند وظایف سنگینی را به دوش گرفته و آن را به وجه احسنی هم به انجام رسانند.

کادرهای قدیمی مکلف اند تجارب و دانستنی‌های مفید خویش را به کادرهای جوان‌تر منتقل ساخته و به حمایت، انتقاد و تشویق مفید و سازنده از آنان بپردازند. و نه این که برعکس از کمک به آنان ابا جسته و بدتر از آن با تبختری نفرت‌انگیز آنان را مورد تحقیر و توهین قرار دهند. یک نابغه انقلابی در رابطه با کمبود تجربه کادرهای جوان گفت: «نیروهای جوان‌تر که شور و شوق شان اغلب بی تجربگی‌شان را جبران می کنند.»

همچنین بر کادرهای جوان‌تر است که با دقت و تلاش از کادرهای قدیمی آموخته و در عین حال از اشتباهات آنان صریحا انتقاد به عمل آرند. آموزش

بین هر دو دسته کادرها متقابل است. در این صورت تضاد بین کادرهای قدیمی و کادرهای جوان به شیوه‌ای معقول و سودمند حل خواهد شد.

پیشتر از وجود کادرهای شایسته در سازمان حرف زده شد. ولی آیا این به آن معناست که رفقای کادر سازمان عاری از ضعف‌ها و کمبودها اند؟ کادرهای سازمان باید همیشه همچون شمشیرهایی پرجوهر در دست سازمان باشند. ولی آیا واقعا تمامی کادرهای ما شمشیرهای آخته و پرجلایش اند؟ نه. هنوز لازم است تا کادرهای سازمان ما، بخصوص در آتش این جنگ ملی ضدروسی نه تنها باید به سوی نیل به آرمان‌های سازمان پیش روند، بلکه کثافات و آثار ایدیولوژی‌ها و خصوصیات غیرپرولتری خود را نیز بسوزانند.

ما در اینجا فقط به چندتا از مهمترین ضعف‌ها که گریبان‌گیر بعضی کادرهای در مجموع خوب ما است، اشاره می‌کنیم.

- برخی رفقای کادر بسیار کوتاه‌بین و سطحی و به سخنی دقیق‌تر، جاه‌طلب و «مقام» خواه اند. در زندگی و کار سازمانی اتفاق می‌افتد که رفقایی به علل معینی در برخی جلسات معین مرکزی شرکت جویند، یا این که برای آنان در شرایط مشخصی مسئولیت‌های بیشتری سپرده شود، حالا اگر زمانی همین رفقا بنابر ضرورت‌های سازمانی سروکارشان عمدتا با رفقای پایینی باشد یا این که به وظایف ظاهرا کمتر سنگینی گمارده شوند، فورا و به صراحت یا پس از مدتی در لفافه و خجولانه، بنای نق‌نق و انتقادات بی‌مورد و اظهار نارضایتی و خرده‌گیری و به یک کلام به قول مردم ما بنای «اشلق» را می‌گذارند. حتی در مراحل پیشرفته‌تری این رفقا در حد شنونده آرام و بی‌تفاوتی مقابل حرف‌های ضدسازمانی تنزل می‌کنند. و بدین ترتیب اگر جلو این رفقا به موقع گرفته نشود، در بدترین ورطه‌های ممکن سقوط خواهند نمود.

این عیب جدی در وجود برخی رفقای کادر در این روزگار سختی که قرار داریم کم دیده نشده است که به‌خودی‌خود به شدت به حیثیت این رفقا به مثابه کادرها صدمه زده و از ارزش آنان برای پیشبرد امور روزمره در خدمت رشد و استحکام سازمان می کاهد.

این رفقا در حالی که ممکن است با شور و حرارت شدیدی هر روزه علیه خودخواهی و اندیشه به خود داد سخن داده بوده باشند، یک باره از یاد می‌برند که با تبارز یک چنان حالاتی و «موقعیت»طلبی، خود زشت‌ترین نمونه‌های خودخواهی و مقام‌پرستی را به نمایش می گذارند. اینان از یاد می‌برند که یک کادر انقلابی چگونه باید تجسم درخشان فروتنی بوده و بدون ذره‌ای اندیشیدن به «مقام» و «موقعیت»، خود را وقف امر سازمان، انقلاب و توده‌ها نماید. این رفقا در حقیقت به خود اعتماد ندارند در غیر آن چگونه ممکن است فردی از یک طرف تمام هستی و لحظات عمرش را بی‌هراس و متواضعانه کاملا در راه سازمان بگذارد ولی از طرف دیگر فکر سبک «مقام» و «موقعیت» وسوسه‌اش نموده و آرامش و متانتش را بهم زند؟ این رفقا اگر به شخصیت، تلاش، آگاهی و صداقت شان اعتماد داشته باشند در آن صورت مطمین اند که با گذشت هر روز موقعیت شان نزد رفقا تثبیت شده و سازمان هم طبق ضرورت و شایستگی شان وظایف حساس‌تر و مرکزی برای شان خواهد سپرد. این رفقا ضمن به تحقیر گرفتن افکار ضدانقلابی جاه‌طلبانه و «احراز موقعیت» هیچگاه نباید فراموش کنند که به طور مطلقا داوطلبانه و آگاهانه در یک سازمان انقلابی پرولتری و بخاطر رهایی ستمکشان می‌رزمند و نه این که در یک اداره بروکراتیک دولتی غیرمردمی و بخاطر منافع مشتی اقلیت مشغول به کار اند که گاه‌وبی گاه هم در غم «ترفیع» بسوزند.

در این مورد نمونه رهبران بزرگ جنبش بین‌المللی بی‌نهایت آموزنده است. به طور مثال یکی از آنان در آن مواقعی که مثلا در ارگان عالی رهبری حزب انتخاب نمی‌شد و برعکس از جانب رهبری حزب مورد نارواترین انتقادات و اتهامات قرار می‌گرفت یک لحظه هم از کار نمی‌نشست، نه این که ذره‌ای از اعتمادش نسبت به حزب کاسته نمی‌شد بلکه به طرزی شورانگیز و در عمل می‌کوشید تا با افکار و گرایش‌های انحرافی در حزب مبارزه کند. وی در آن اوقات به گله و گزاری از حزب نمی‌پرداخت و این رهبر کبیر و موسس حزب، هیچگاه نگفت که فلان و بهمان وظیفه حزبی در «شان» او نیست و با در نظر داشت مجموع اوضاع جنگی هیچ گاه در پی آن نشد تا با استفاده از محبوبیت و نفوذش در مناطق مختلف، به بهای ایجاد اغتشاش و برهم زدن وحدت حزب ایده‌های صحیح‌اش را به کرسی نشاند. وی و پیروان راستین‌اش در همه حال فقط و فقط به حزب می‌اندیشیدند و نه به خود و سرانجام هم حزب را به پیروزی رسانیدند.

– عده‌ای دیگری از کادرها اند که اگر تبلیغات‌سوی خاینانه یا از نقایص و اشتباهات کار در این یا آن مورد یا شکستی در این یا آن جبهه می‌بینند یا می‌شنوند بلافاصله سراسیمه گردیده، پایه اعتمادشان به سازمان و آینده متزلزل گشته و خلاصه به فردی بدل می‌گردند که لازم می‌افتد سازمان اول‌تر از همه به علاج خود آنان برسد.

با وجود این کمبود جدی در کادرهای معینی، روشن است که آنان در شرایط سخت و مواجهه با مشکلات، دیگر «درفش» استوار و «شمشیر» برای سازمان به حساب نرفته و بسان شاخچه‌های نازک و کوچکی با هر بادی به ارتعاش درآمده و خم خواهند شد. عناصر بسیار ضعیف و بی‌ارزشی با حداقل چرب‌زبانی و شیادی می‌توانند در دل این رفقا نسبت به سازمان بی‌اعتمادی ایجاد کرده، ذهن

شـان را مملو از تردید و سـوال نموده و به یک کلام که وجدان و احساسـات شـان را بـه بـازی بگیرنـد. بدین ترتیـب این رفقا از یـاد می‌برند که باید همچـون مهره‌ای از سـتون فقـرات سـازمان دایمـا هشـیار بـوده و بکوشـند تا با مشـعل ایدیولـوژی و سیاسـت و اصـول سـازمان در دسـت، پاکیزگـی و یکپارچگی و رزمندگی سـازمان خـود را در بدتریـن شـرایط در دورتریـن نقـاط و در حالاتـی کـه احتمـالا ارتبـاط شـان بـا سـازمان قطـع شـده، حفـظ و از آن تا پای جـان دفاع کننـد. این رفقـا از یاد می‌برنـد کـه اگـر خـود آنـان از حیـات و سلحشـوری سـازمان نمایندگی نکننـد، با ابتـکار و بلادرنـگ بـه حل مسـایل نپردازند و لگدی متلاشـی کننده بر چشـم و مغز دشـمنان و بدخواهـان سـازمان حوالـه نکننـد، پس کی ایـن کار را بجای آنـان انجام دهـد؟ پـس وظیفـه آنـان به عنـوان کادرهای سـازمان چیسـت؟ کادرهای مـا باید از چنـان درایـت، تیزبینـی و ایمانـی سـترگ برخوردار باشـند کـه هیچ نوع دشـمن و مخالفـی بـه آسـانی جـرات نتوانـد با توسـل بـه آنـان و از طریـق به اصطـلاح «گپ دادن»، آنـان را فریفتـه و در نهایت به سـازمان آسـیب برسـانند. در این زمینه توجه بـه نمونه‌هایـی از خـود رفقـای ما حایز اهمیت اسـت. مثلا بـه کادرهایی از سـازمان که اسـیر اند توسـط دو خاین تسـلیم‌طلب از داخل و مشـتی همدسـتان آن از خارج زنـدان خبـر برده می‌شـد کـه «تمام سـازمان از بـالا تا پاییـن ضربه خورد، متلاشـی گشـت و بسـیاری تسـلیم شـدند، همـه چیـز بـه پایان رسـید. مقاومت شـما هـم برای هیـچ اسـت.»، «رهبـری سـازمان خیانـت ورزیـده خـود شـان فرار کـرده و شـما را طـی توطئـه‌ای عمـدا بـه چنگ دولـت انداخته اسـت» و از ایـن قبیل. اما ایـن رفقا، همچنـان قهرمـان و مومـن و هشـیار باقی ماندند. اعتمـاد آهنین خود را به سـازمان و رفقـا از دسـت ندادنـد. بـا آن کـه ارتبـاط شـان با سـازمان قطع بـود، خود تـا حدود زیـادی ماهیـت و چهـره واقعـی شـایعه‌پراکنان خاین و ضدسـازمان را در پشـت آن همـه اتهامـات کثیـف و شـریرانه می‌دیدنـد. آنـان فکـر می‌کردند که بـه فرض هم

تمـام آن چـه را می‌شـنوند درسـت باشـد، وظیفـه‌ی مـا تـازه آغاز می‌شـود. مـا باید تـا رمـق آخـر درفش سـازمان را بلنـد نگه داریـم و امید خـود را نبازیـم. روحیه این قهرمانـان زندانـی مـا بایـد همواره برای رفقا سرمشـق عالی و مشـخص باشـد.

- خصوصیـت منفـی و ضدپرولتـری دیگـری کـه در برخـی رفقـای کادر کـم و بیـش دیـده می‌شـود، پرمدعایـی و روحیـه «اسـتقلال» گرایی اسـت. ایـن رفقا که در مناطـق معینـی مسـئولیت رهبـری نظامـی یا سیاسـی یا هـر دو را به عهـده دارند، از حمایـت نسـبتا گـرم توده‌هـا و قـوم هـم برخـوردار انـد، سـازمان بـه نوبـه خـود حتی‌المقـدور بـه آنان رسـیدگی می‌نمایـد و خود نیز در کارشـان بـه موفقیت‌هایی نایـل آمده‌انـد، گاه‌گاهـی تصـور می‌کننـد دیگر جـدا از سـازمان و رهبـری آن هم همیـن موجودیـت را می‌تواننـد داشـته باشـند و انضباط‌پذیـری را معیار اساسـی‌ای نمی‌پندارنـد و بالنتیجـه حس می‌کنند می‌توانند با «اسـتقلال» عمل کننـد. این رفقا بـا همـان پرمدعایـی‌ای که دارند غره شـده، نظرات خـود را مافوق نظرات سـازمان می‌داننـد و ضمـن بی‌اعتنایـی بـه تصامیم و دسـتورات سـازمان، خودسـری نموده و می‌کوشـند افـکار خود را بـر سـازمان بقبولانند.

ایـن رفقـا نیـز فرامـوش می‌کننـد کـه بقا و پیشـرفت جبهـه و وزنه شـخصیت خود شـان وابسـته به سـازمان اسـت و همانند قصه پاشـنه آشـیل، اگر زمانی رشـته اینان با سـازمان بـا مـادر شـان قطع گردد، دیگـر ارزش کار و شـخص اینان هم مطـرح بوده نمی‌توانـد. ایـن رفقا چـون از لحـاظ ایدیولوژیک اسـتحکام لازم را ندارند، ظرفیت هضـم اهـداف عظیـم سـازمان نیـز برایشـان میسـر نبـوده، از موفقیت در محل شـان سرمسـت شـده و در بررسـی ایـن گونه مسـایل فقط تا نـوک بینی‌شـان را می‌بینند. ایـن رفقـا نتوانسـته‌اند خصال انقلابـی را با آگاهی یکجا داشـته باشـند. یک انقلابی پرولتـری اصیـل هیچگاه خودپسـند نخواهـد بود. یـک رهبر کبیر یکـی از احزاب

پرولتری زمانی که از نصف بیشتر عمرش را وقف حزب کرده بود می‌گوید: «اگرچه بیست‌وهفت سال است که در حزب کار می‌کنم اما دچار اشتباهات متعددی هم شده‌ام و هر وقت به این موضوع می‌اندیشم، احساس می‌کنم که نسبت به انقلاب مدیونم، که من کارم را به حد کافی خوب انجام نداده‌ام، و از کار خود راضی نمی‌باشم.»

– شهیدان سازمان عظیم‌ترین مایه الهام ما به حساب می‌آیند. بیرق سازمان ما از خون پاک شهدای ما سرخ است. وظیفه گرامیداشت شهیدان ما، آموختن از آنان و تجدید پیمان مان با سوگند به خون شعله‌ور آنان را باید تا به آخر به دوش داشته باشیم. ما باید بتوانیم در عمل ثابت سازیم که چگونه با پرورش یافتن راهروان بسیاری از تیپ همان شهدای والاقدر در صفوف ما، واقعا درخت سازمان از خون شهیدان ما آب گرفته، تناور و بارور گردیده است. شماری از شهدای ما انقلابیون پرولتری فرزانه و بی‌نظیری بوده‌اند که ارزنده‌ترین و عالی‌ترین سرمشق و منبع آموزش به شمار می‌روند. ولی برخی از کادرهای ما به این امر توجهی درخور ندارند. آنان به قدر لازم به تبلیغ خروشنده شهدا و درس گیری از زندگی و کار و برجسته ساختن خصال تابناک پرولتری آنان نمی‌پردازند یا اگر هم بپردازند به صورت ناقص، نه چندان جدی، بی‌روح، تشریفاتی و گذرا می‌باشد. رفقایی که شهیدان سازمان این سرمایه جلیل نیروبخش را نتوانند به طور اصولی و همیشگی جهت دماندن روح و خون تازه در سلول‌های سازمان بکار گیرند، هرگز در کار خود چنان که باید موفق نخواهند بود.

– در پایان این یادداشت‌های آوردن رهنمودهایی را که یک رهبر کبیر پرولتری در جریان جنبش اصلاح سبک کار در ۱۸مارچ ۱۹۴۳ برای خودش نوشته، جامع‌تر از هر موخره‌ای می‌دانیم:

رهنمودها برای خودم:

۱) در مطالعه مجدانه بکوش، نکات اساسی را دریاب، به جای کسب دانایی سطحی از موضوعات متعدد، خود را بر یک موضوع متمرکز بساز.

۲) سخت‌کوش باش و دارای نقشه، هدف و شیوه.

۳) مطالعه را با عمل تلفیق بده و هر دو را به مقتضای زمان، مکان و شرایط متناسب نگهدار، به بررسی و سیستماتیک کردن توجه کن، کشاف و خلاق باش.

۴) بر اساس اصول علیه هرگونه ایدیولوژی غلط در دیگران و نیز در خود قاطعانه مبارزه کن.

۵) حتی‌المقدور باید تمام نیرویم را بکار گرفته و قدم‌های مشخصی جهت غلبه بر ضعف‌هایم بردارم.

۶) هرگز از توده‌ها جدا نمانده و از آنان بیاموز و به آنان کمک کن. زندگی‌ای جمعی را اختیار کن، به امور توده‌ی پیرامونت توجه کن، به مسایل آنان رسیدگی نما و به اصول انضباطی پابند باش.

۷) تندرست باش و زندگی‌ای معقول و منظم را پیش بگیر. این پایه مادی اصلاح خود است.

پایان

انتشارات محسن
Mohsin Publications